

# شرح حدیث «کنت کز انخفیا»

در کتابهای عرفانی حدیث «کنت کز انخفیا فاحیبت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف» می‌بینیم. درباره این حدیث از دو رهگذر می‌توان سخن گفت:

یکی از راه روایت که سند آن چگونه است، آیا جزو حدیث قدسی است، و آیا در مجامیع حدیث سنی و شیعی آمده، و یا همان نقل عرفاء سند آن است و در مجامیع عرفانی باید آن را جستجو نمود. این خود بحثی است جداگانه، باید دنبال آن رفت. دومی از راه درایت است که تفسیر آن چیست و عارفان از آن چه می‌خواهند. گویا نخستین بار نجم‌الدین کبری خیوقسی درباره آن سخن گفته و ابن‌العربی آن را تفسیر کرده است و میرزا موسی مجتهد طیب نقدی بر آن نوشته و از شرحی گمنام نیز یاد کرده‌اند (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ص ۱۲۲۹ - فهرست دانشگاه ۳: ۴۶۹ - آستان رضوی ۵: ۱۰۶ - عثمان یحیی ش ۶۸۰) شرحی که اینک می‌بینیم در مجموعه‌ای دیده‌ام مورخ ۸۵۷ که در کتابخانه انجمن ایران و فرانسه نگاهداری می‌شود (ش M 25 برگهای ۱۰۸ و ۱۰۹) و گویا از نجم‌الدین دایه رازی باشد. شماره‌های ۳/۵۷۸ سهسالار و ۷/۲۹۹۸ دانشگاه تهران هم باید همین باشد. چون آن را بسیار لطیف دیده‌ام دلم خواست که آن را در دسترس دوستان عرفان بگذارم.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### و به نستعین

قال الله تعالى: كنت كنزا مخفيا قبل ايجاد العالم والادم، فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف.

(۱) سؤال: حق تعالی که مخفی بود، از که مخفی بود؟ اگر از خود مخفی؛ جهل لازم آید، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و اگر از غیر مخفی بود، چون غیر او نبود؛ از که مخفی بود؟

جواب: این لفظ مجاز است، معنی آن است که حق را در ذات خود تعینی بود، ولی در غیر تعینی نبود. وعدم تعین و ظهور او بدین معنی عبارت از مخفی بودن است. یعنی: «كنت كنزا فی الازل، كنت عارفا بذاتی فی ذاتی، ولم یكن شیء موجودا حتی یعرف ذاتی بذاتی، فی ذاتی، والمخفی عبارة عن هذا.

(۲) سؤال: ذات حق دائماً مقتضی آن بود که او را بشناسند، لقله «فاحببت ان اعرف». و چون مقتضی آن بود اقتضاء ذاتی دائماً، و کمالات الهی مجموع بالکلیه حاصل بود، توقف در ایجاد عالم چرا کرد؟

جواب: بدان که این مسأله عظیم مشکل است، و حق جواب این مسأله ادا نتوان کرد. اما محقق این فرمود که: همچنانکه این ذات مقتضی آن بود که عالم را ایجاد کند، مقتضی ثانی در امور الهیت بود، زیرا که فاعل مختار بود که «یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید». توقف در ایجاد کون نه از بهر آن بود که قدرت ایجاد او موقوف بود بر امری که محصول حق نبود، بلکه از بهر حکمی که لایق الوهیت او باشد.

(۳) سؤال: چون مشیت حق تعالی از ایجاد عالم آن بود که اعیان اسماء خود را در کون جامع مشاهده کند، و کون جامع عبارت از آدم و نوع انسان است؛ تأخیر در ایجاد آدم که کون جامع است بعد از ایجاد عالم چه بود؟

جواب: عالم اسباب کمال ذات آدم بود، تا بدین اسباب همه کمالات او حاصل شود، پس اسباب مقدم باشد و مسبب مؤخر. دیگر آنکه آدم گنج بود و عالم گنجینه، و تا گنجینه نباشد قیام گنج نباشد. نزد محقق مجموع کاینات از عالم صغری و کبری یک بنده است، و آدم قلب باطن این بنده. پس صورت ظاهر باید که موجود باشد، تا قلب در آنجا محفوظ تواند بود. و عالم صورت صدف است در بحر قدرت و آدم در آن صدف. پس وجود صدف مقدم باشد بر وجود در که صدف جای ذات در و گوهر است علی القطع.

(۴) سؤال: تقدیم آدم بر محمد و تأخیر ارسال [۱۰۸ پ] او از انبیاء چه بود؟  
جواب: محمد علیه السلام به حسب معنی و روحانیت بر آدم و غیره مقدم است که «اول ما

خلق تعالی روحی» ، اما به حسب صورت تأخیر او به سبب آن بود که آدم صدف وجود احمد است، و خاتم در آن صدف. از بهر آن تا در محمی باشد، حکمت این تقاضا کرد که وجود صدف حامی ذات در محمی بود. دیگر آنکه از بدایت به نهایت و از حسیض به اوج کمال ترقی می کنند، و آدم بدایت کمال بود، و خاتم نهایت کمال، و بدایت مقدم بر نهایت است. و دیگر آنکه محمد مظهر ذات حق است، و آدم مظهر صفات و اسماء او. و حق تعالی به نسبت با قدم از باطن ذات به ظاهر صفات نظر کرده می شود، اما به نسبت با حدوث از ظاهر صفات به باطن ذات ترقی کرده می آید. و چون آدم مظهر صفات بود، به این معنی مقدم بود. آدم مطلع ایوان دارالملك خدایی بود، و خاتم شه بیت قصیده غزای الهی. آدم صورت خاتم بود، و خاتم معنی آدم.

(۵) سؤال: چون به کشف و عقل دانسته شد که حکمت در ایجاد عالم و آدم و نفوس سماوی و ارضی و علوی و سفلی این بود که خود را در غیر مشاهده کند، و تعیین معلومات از لسی در تعینات موجودات عینی ظاهر گردد؛ افنا. و اعدام و هدم و محو از بهر چه بود؟

جواب: افنا. و اعدام در حقایق و ذوات و ماهیات و معلومات نیست، بلکه در صور و ابدان و ظواهر فنا. و عدم طاری می شود. و چون تصویر صورت و تقدیر اشکال و هیاکل از بهر استکمال آدم بود، و نفوس به واسطه این اسباب و آلات جسمانی و ظاهری و صوری نقش کمال می ریزد؛ بعد حصول استکمال هدم صورت و زوال او محال نیست، یعنی: به حقیقت عدم و فنا متصور نمی شود، نزد محقق يك ذات و يك حقیقت است که در صور مختلفه جمال می نماید، عالم صورت قدم، و قدم صورت عالم.

(۶) سؤال: چون به حقیقت ذات واحد است، و وحدت لازم او؛ تعدد و تکثر در صور چراست؟

جواب: صور مظاهر صفات ذات اند، و تعدد در صفات ثابت، پس تکثر در صور به حسب تبعیت صفات است، نه به حسب ذات.

(۷) سؤال: تکریم نوع انسان که «ولقد کرّمنا بنی آدم» به حسب صورت است، یا به حسب معنی؟ به صورت نشاید که مکرم باشد که «خلق الانسان ضعیفاً». و نشاید که به حسب معنی مکرم باشد که «انه کان ظلوما جهولا» نعت اوست. [۱۰۹].

جواب: آدم مکرم به هیئت مجموع خویش است، نه به حسب صورت جدا، و نه به حسب معنی تنها. و به هیئت مجموعی او مظهر کل کاینات و مطلع جمیع طوابع الهی است، و هر چه چنین باشد او مکرم باشد. یا گوئیم که شرف نوع عنصری بشری به حسب انسانیت است، زیرا که معنی انسانی عبارت از روح قدسی است، و روح انسانی اقرب اشیاء است بالحق العلی الاعلی، و کل ما هو اقرب بالله، هو اکرم و اشرف من جمیع خلق الله.

(۸) سؤال: «دعوی کردی که اگر میت او به حسب اقربیت اوست، چرا انسان اقرب بالله است، اقربیت او به چه جهت است؟

جواب: اقربیت او به حق به چند وجه است:

یکی آنکه اول چیزی که خدا یا فرید از پر تو انوار ذات احدیت خود روح انسانی

بود، که «اول ما خلق الله روحی» و همه اشیاء را از روح انسانی بیافرید. و چون اولیت ثابت شد، اقریب نیز ثابت گشت.

دوم آنکه جمله اشیاء به واسطه [او] موجود شدند از حق و او موجود شد بی واسطه. و هر چه موجود باشد بی واسطه اقرب بود.

سوم آنکه همه مکونات به خطاب امر «کن» موجود شدند، و نفس انسانی مخمر به تخمیر سبحانی و این عبارت از دو صفت جلال و جمال است، تا از قدرت و ایجاد و از امر تا فعل و صفت تفاوتی عظیم باشد.

چهارم تخلیق عالم کبری بهشش روز است، و تخمیر نفس انسانی به چهل روز، و تأنی از مرتبه الهیت در تخلیق ذاتی مقتضی کمال حال و عزت و مکرمت این ذات باشد.

(۹) سؤال: چون حق تعالی عالم را از بهر آن ایجاد کرد تا صفات اسماء و الهیت خود را در غیر مشاهده کند، به کدام صفت ایجاد عالم کند؟

جواب: به صفت جمال هستی عالم را ایجاد کرد که: «تصادم الجلال و الجمال فقلب الجمال علی الجلال، لقوله: سبقت رحمتی علی غضبی».

(۱۰) سؤال: مرجع جمال بر جلال در اقتضاء ایجاد عالم کدام صفت بود؟

جواب: صفت محبت بود، محبت متقاضی شد که به حسب صفت ربوبیت جمال در ایجاد عالم بر جلال رجحان یافت.

(۱۱) سؤال: در محبت که صفت ذات حق است معنی که مناسب عزت قدم باشد چیست؟

جواب: محبت ارادتی است با نعت رضا، یعنی مریدش باشد به صفت رضا.

(۱۲) سؤال: اول چیزی که حق تعالی ظاهر کرد چه بود؟

جواب: نزد محقق روح محمد است علیه السلام که «اول ما خلق الله نوری» و نزد حکماء عقل است که «اول ما خلق الله العقل». و عقل و نور و قلم و روح، این هر چهار یک جوهر است. نظر به جناب ذات جوهر او را روح گویند. و این معنی منبسط است از قول رب العزة که «و نفخت فیہ من روحی». و نظر به درک علم و معرفت این جوهر او را عقل گویند. و نظر به این معنی که او مصدر کاینات است و به سبب وجود او نقوش مکونات بر الواح عدم ظاهر شده او را قلم خوانند.

و نظر به اینکه حقیقت این جوهر نور محض است و رشاشه ظلمت و حدود در وی نیست او را نور نام کنند.

(۱۳) سؤال: این چهار نعمت که در جوهر روح حاصل است، هر یک از صفتی واحده حاصل آمده اند یا از یک صفت؟

جواب: هر یک از صفتی واحده حاصل آمده اند: حیات این جوهر از حی قیوم است، و ادراک و معرفت او از علم قدیم است، و سبب بودن او ظهور موجودات را از ایجاد حق است، و نورانیت او از نور جمال قدس الهیت است.

(۱۴) سؤال: روح انسانی از نور ذات حق به ظهور آمده است یا از صفات؟

جواب: به قول بعضی از نور ذات، و به قول بعضی از صفت جمال و جلال، کما قال قطب  
الاقطاب نجم الکبری عن سید العارفين ابی بکر الواسطی: «تصادم صفة الجلال و الجمال، فتولد  
منهما الروح».

والله اعلم بالصواب، و الیه المرجع والمآب.

به تصحیح محمد تقی دانش پژوه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی